

روایت جالبی از قولنج گرفتن «نسق چی باشی» در حمام شیخ هادی

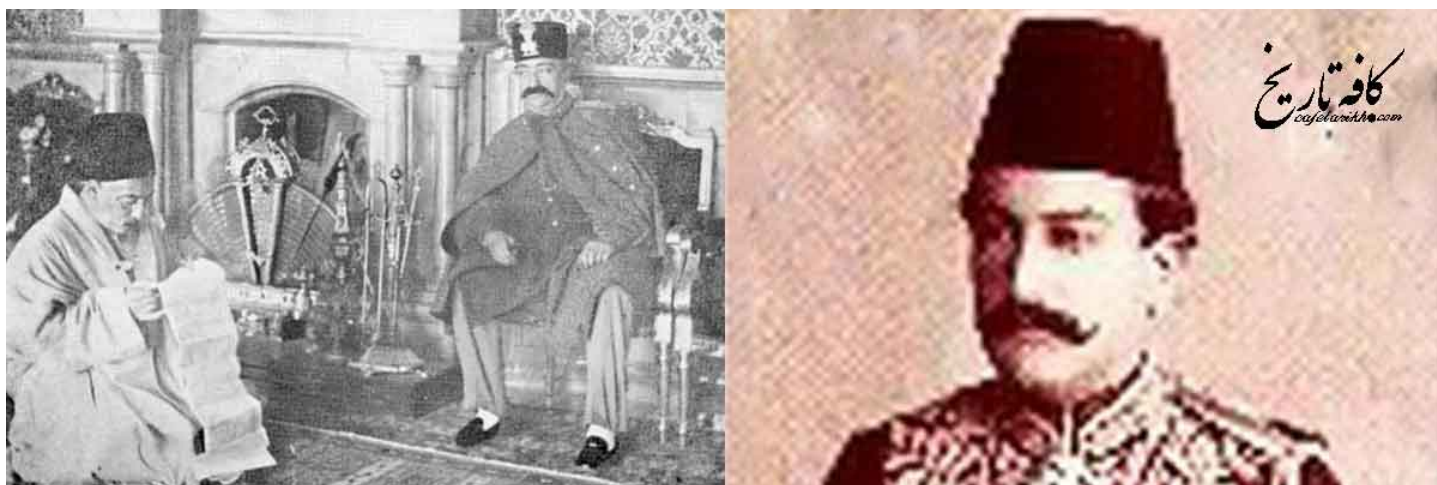
۳۰ فروردین ۱۳۹۶ ساعت ۱۰:۳۰

اعتمادالسلطنه در بخشی از خاطرات روزانه خود روایت جالبی را از همراه شدن با نسق چی باشی و مراجعت به حمام شیخ هادی نقل می کند...

کافه تاریخ- کشکول

اعتمادالسلطنه در بخشی از خاطرات روزانه خود روایت جالبی را از همراه شدن با نسق چی باشی و مراجعت به حمام شیخ هادی نقل می کند که در ادامه آمده است:

امروز هیچ معلوم نیست بنده را چه می شود. ابدأ حال خود را نمی فهمم. دلم گواهی می دهد که بلائی نزدیک است. خداوند عاقبت همه را به خیر کند. گفتم حمام بروم شاید به میزانی سبک شوم که حال خدمتگذاری قبله عالم را داشته باشم. در راه که می رفتم میرزا کمال نسق چی باشی را دیدم. نمی دانم چطور است که هر وقت این مرد که را می بینم تمام موهایم از خوف سیخ می شود. گرچه مادون من است، عرض ادب کردم. سری خم کرد و سبیلهای ابلیس ترسان را تاباند. گفت فلانی کجا؟ گفتم حمام می روم. گفت با هم برویم. هر چند مایل نبودم چاره نبود.



فکر نمی کنم در تمام عالم نقطه ای کثیف تر از این حمام بازارچه شیخ هادی یافت شود. آدم که وارد می شود حکماً باید

شهادتین را به زبان جاری کند. خصوصاً امروز که در معیت نسق چی باشی هستم. پایمان را که روی پله های لیز و لجن گرفته حمام گذاشتیم نعره نسق چی باشی آسمان رفت. گفت فلانی دریاب. تا به خود بیایم نسق چی رسیده بود به اسفل السافلین. با احتیاط خودم را رساندم بالای سرش حالی برایش نمانده بود. ناله سر داد که رحیم کاشی را بگوئید بیاید قولنج ما را در کند. رحیم کاشی که آمد چیزی به سفر آخرت آن بنده خدا نمانده بود. ماشالله چنان قولنجی از نسق چی در کرد که صدای استخوانهایش در حمام پیچید. بیچاره نسق چی فقط توانست بگوید فلانی ما را کشت. از حال رفت.

منبع: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۹

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۵۷۶۷/روایت-جالب-قولنج-گرفتن-قولنج-چیه-نسقه-گرفتن-قولنج-جالب-روایت>